

به نام خدا

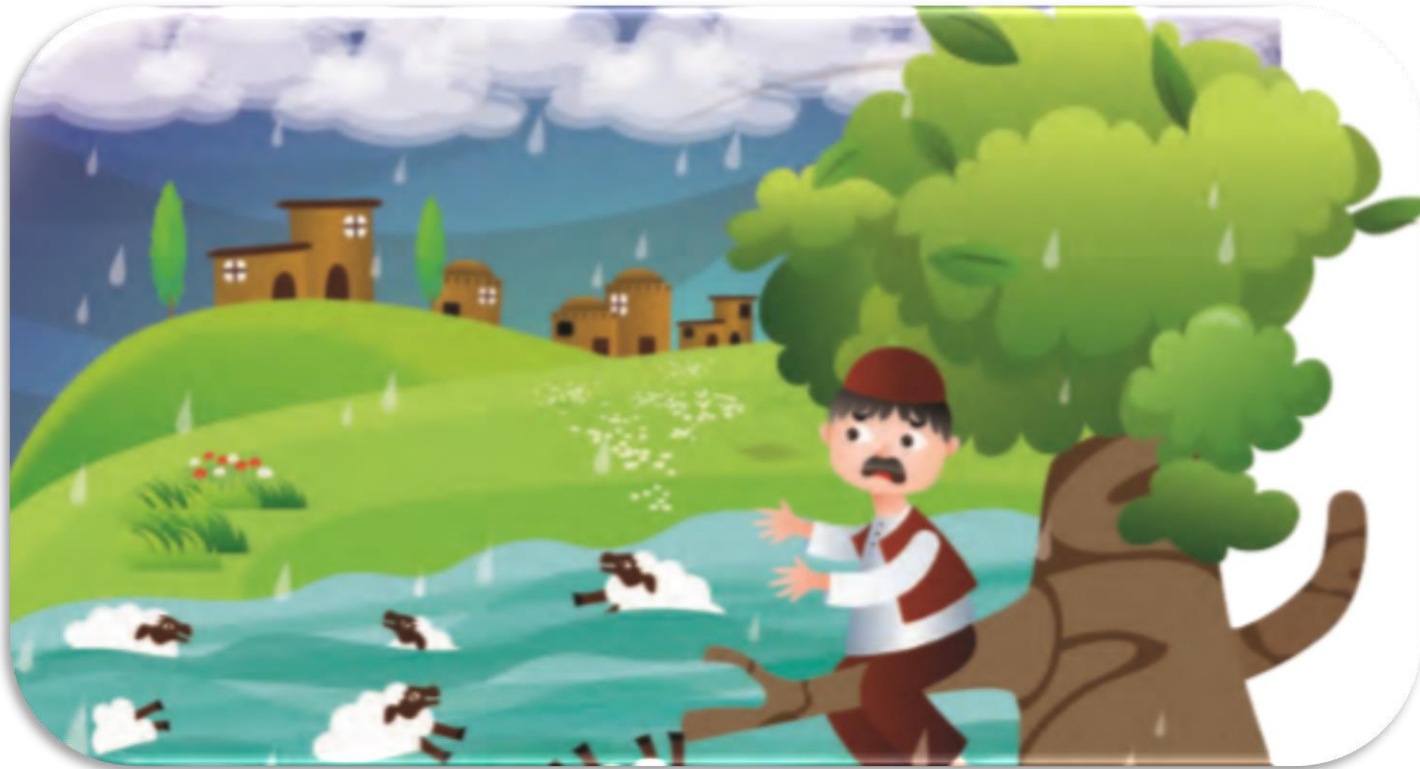


فارسی دوم

آموزگار: طیبه ریاضی



چوپانِ درست کار





چوپانِ درست‌کار

روزی بود و روزگاری. مردی بود که گوسفندان زیادی داشت. او آدم درست‌کاری نبود. اما چوپانی داشت که از گوسفندهای او نگه‌داری می‌کرد و مرد درست‌کار و راست‌گویی بود. چوپان هر روز شیر گوسفندان را می‌دوشید و به خانۀ صاحب گوسفندها می‌برد. او هم آب در آن می‌ریخت و شیر را دو برابر می‌کرد و به مردم می‌فروخت. چوپان هر بار او را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: «این کار درست نیست.» اما او به حرف‌های چوپان گوش نمی‌داد و لبخندی می‌زد و می‌گفت: «تو چوپانی ات را بلکن و مزدت را بگیر!»

یک روز که چوپان، گوسفندان را به چَرا بُرد، باران شدیدی شروع به باریدن کرد و سیل
بزرگی به راه افتاد. چوپان برای نجات خود، بالای درختی رفت اما سیل همه‌ی گوسفندان را با
خود بُرد. چوپان نتوانست هیچ کاری بکند. ناچار پیش صاحب گوسفندان رفت و گفت: «سیل
گوسفندهای تو را برد.»



مرد گفت: «من باور نمی‌کنم. آخر این همه آب، ناگهان از کجا آمد؟»
چوپان گفت: «شنیده‌ای که می‌گویند قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود. این سیل، همان آب‌هایی است که تو در شیر می‌ریختی و به مردم می‌فروختی.»

مرد با شنیدن

حرف‌های

چوپان در فکر

فرورفت.



پیام درس

ما هر کاری انجام دهیم چه خوب ، چه بد ، نتیجه آن روزی به خود ما برمی گردد مانند صاحب گوسفندان که به سزای اعمال خودش رسید.

